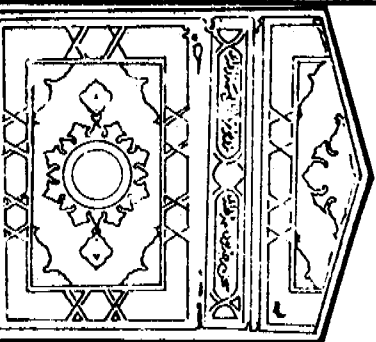


آینده

سال هفتم . شماره ششم - شهریور ۱۳۶۰



دکتر هوشنگ دولت آبادی

زن یا مرد کدام استمارگرند؟

از دیرباز گفته بودند و پذیرفته بودیم که مردها در تمام جوامع بشری زنهارا استثمار کرده‌اند. نویسنده این سطور هم با آنکه بیاد نداشت دانسته کسی را استثمار کرده باشد، با توجه به حرمتی که برای زنان قایل بوده و هست، بار گناهی را که همچنان بخاطر ظلم به زن مرتکب میشوند، احساس میکرد و گاهی در نهانخانه دلش از مرد بودن شرمند بود. تا آنکه از پانزده سال پیش مردم - شناسان و رفتارشناسان به قبایلی در افریقای مرکزی دست یافتند که بعلت وجود موانع طبیعی با دنیای خارج از محدوده خود ساس نداشتند و نحوه زندگی آنها می‌توانست نمونه‌ای از جوامع اولیه بشری باشد. خاصه آنکه مردم هر یک از این قبایلهای پراکنده خود با قبایل دیگر ارتباط نیافته بودند و آداب مشترک یا مشابه آنها می‌بایست خاستگاه واحدی در ابتدائی‌ترین اجتماعات انسانی داشته باشد. این مردم زندگی خود را از راه جمع‌آوری دانه و میوه و شکار تأمین می‌کنند. زن‌ها و مردها هر کدام گروه بسته‌ای مخصوص بخود دارند و کمتر با هم مخلوط میشوند. پسر بچه‌ها بهنگام رسیدن به سن بلوغ طی مراسمی "راز مردی" را از زبان پیرمردان قبیله می‌آموزند و بجمع مردها می‌پیوندند. کار جمع‌آوری دانه و میوه منحصر "بوسایله" زن‌ها و بطور دسته جمعی انجام میشود و معمولاً نیمی از ساعات روز صرف آن میشود. مردها هم بطور دسته جمعی به شکار میروند و بطور معمول هر شکار دو هفته طول می‌کشد. جمع‌آوری دانه و میوه ظاهراً کار کم اهمیتی است، سرو صدا براه نمی‌اندازد، اما شکار بهترین رویداد در زندگی قبیله است و وقتی مردان با شکار به قبیله باز میگردند، از آنها مثل قهرمانان استقبال میشود و زن‌ها بلافاصله در میدان ده جشن باشکوهی برپا می‌کنند و گوشت شکار را بهمراه مسکراتی که دارند با گشاده دستی به قهرمانان میدهند و مردها آنچنان غرق در سرور و سرستی میشوند که چند روز سراز پا نمی‌شناسند. زندگی مردان چند روزی در این عالم بیخبری در میدان ده می‌گذرد تا وقتی گوشت شکار تمام میشود و باز حس مسئولیت و شاید نیاز به قهرمان بودن ایشان را بر آن میدارد که بار سفر ببندند و دوباره بشکار بروند.

ظاهر این مراسم با فرضیه استثمارگری مرد کاملاً مطابقت دارد. زیرا در میان این جوامع ابتدائی باز این مرداست که نقش قهرمان را ایفا می‌کند و این زن است که تلاش نادیده می‌ماند. اما بررسی‌های تغذیه‌ای در میان این قبایل نشان داده‌است که عملاً تمام کالری مورد نیاز و بیش از سه چهارم مواد پروتئینی و ویتامین‌ها از دانه و میوه تأمین می‌شود و گوشت شکار برای تغذیه اهمیت چندانی ندارد، خاصه اینکه دانه و میوه در محل زندگی این گروهها بسیار فراوانست و زنباهه آسانی می‌توانند با جمع‌آوری دانه بیشتر و یا با کمک مردان تمام عدا را از دانه و میوه تأمین کنند. با توجه باین یافته‌های غیرمنتظره باید از خودمان بپرسیم علت آن قهرمانی دروغین چیست و این تعویض نقش به چکار می‌آید؟ آیا سنت‌ها که فقط بخاطر مفید بودنشان بوجود می‌آیند و فقط تا وقتی مفید هستند، باقی می‌مانند، می‌توانند بر چنین پایه‌های نادرستی استوار باشند؟ اگر این رسم‌ها را از نظر ارزششان برای تغذیه، صاحب رسم‌ها بررسی کنیم، دلیلی برای وجودشان نمی‌یابیم و اگر اصل مفید بودن سنت را بپذیریم می‌بینیم فایده‌ای که براین آداب مترتب است، اینست که قهرمانی دروغین مردان را در تمام دوران فعال عمرشان یا در جنگ‌ها در جستجوی شکار سرگردان می‌کند و یا در وسط میدان ده، مست و لایعقل برکرسی افتخار می‌شاند و بدین ترتیب عملاً از خانه و خانواده بدور نگاه می‌دارد.

نحوه تولید مثل انسان بطوریکه در دنباله بحث خواهد آمد، با هم ماندن زن و مرد را ایجاب می‌کند و ایندو باید وظایفی را که بعهده دارند، بین خود تقسیم کنند. برای انسان همانند موجودات زنده دیگر دو وظیفه اصلی و حیاتی وجود دارد: یکی تأمین نیازهای زندگی و دیگری تولید مثل. جانوران بخصوص آنها که در شرایط سخت رقابت با هموعان خود زندگی می‌کنند تقریباً تمام وقت خود را در داخل محدوده‌ای میگذرانند که هم غذای لازم از آن بدست می‌آید و هم پناهگاهی برای بچه‌های آنهاست. انسان‌ها بعلت محدودیت‌های جسمی که داشته‌اند از ابتدا زندگی اجتماعی را برگزیدند و بدین ترتیب محدوده آنها به دو قسمت تقسیم شده است: یکی محدوده اختصاصی برای نگاهداری فرزندان و دیگر محدوده مشترک برای کسب روزی. در محدوده اولی که خانه نام گرفته است افرادی زندگی می‌کنند که منافع کاملاً مشترک دارند و در نتیجه درون خانه باید از تهاجم و رقابت بدور باشد درحالیکه محدوده مشترک بعلت رقابت، محل برخوردها و سختی‌هاست. با توجه به ضرورت وجود این دوزخ، بشر سعی کرده است محیط خانه را بصورت بهشت کوچکی در بیآورد و ظاهراً چنین نیز بوده است. تا آنکه یکی از صاحبخانه‌ها تصمیم گرفته است دیگری را برای بار دوم از بهشت بیرون براند...

تقسیم شدن محدوده زندگی به خانه و محیط کار و انحصار یافتن خانه به زن و محیط کار به مرد هنوز هم به اعتبار خود باقی است چنانکه در اجتماعات پیشرفته امروز نیز که بعد از دهها هزار سال تحول و تکامل رفتاری بوجود آمده‌اند، باز مرد در اولین ساعات صبح بدنبال کار از خانه بیرون می‌رود و تا غروب باز نمی‌گردد. مرد خوب و فداکار کسی است که در چند جا کار کند و بعد از اتمام یک کار تازه بسرکار دیگر برود. اگر هم چنین نکند آنچنان تربیت یافته‌است که بعد از پایان یافتن

کار روزانه به تقریبات سالم و غیر سالم در خارج از خانه می‌پردازد. این مشغولیات می‌تواند از ورزش های دسته جمعی و خانه‌های عشرت همه طیف فعالیت‌های عصرانه و شبانه را بپوشاند و از جانب زنها هم بخوبی تحمل میشود... مشروط بر آنکه باز برای چند ساعتی مرد را از خانه بدور نگاهدارد. امروز هم مانند ابتدای زندگی اجتماعی بشر، اهمیت آن قسمت از زندگی که در داخل خانه میگردد بمراتب بیشتر از تلاش در خارج از خانه برای تأمین معاش است. اما باز هم افتخارات زندگی کاملاً برخلاف ارزش‌های واقعی بین زن و مرد تقسیم شده است... هنوز مردهای قهرمانی‌های دروغین دلخوش هستند و درک نمی‌کنند که این "افتخارات" آنها را از دخالت در کار اصلی زندگی باز می‌دارند.

برای انسان، مانند سایر موجودات زنده وظیفه اصلی حیات تولید مثل است، اما تولید مثل به فرزند زادن ختم نمی‌شود و وقتی به اتمام می‌رسد که فرزند بتواند بر سر پای خویش بایستد و از قدرت لازم برای حفظ خویش برخوردار باشد. نوزاد انسان در مقایسه با سایر موجودات بسیار ناتوانست، چون حربه اصلی انسان برای توفیق در زندگی تفکر است و سالها طول می‌کشد تا سرمایه عظیم اما خامی که نوزاد با خود در محفظه محکم جمجمه اش بدنیا می‌آورد، بکمک تجربه و آموزش به خود کفایتی برسد. کودک تا وقتی باین مرحله نرسیده است، برای ادامه حیات نیاز به کمک دارد و بر آوردن این نیاز مستلزم آنست که زن و مرد با هم بمانند و باهم فرزندان را که معمولاً بغاصله کوتاهی از بدنیا می‌آیند نگاهداری کنند.

در مرحله اول تولید مثل، نقش زن و مرد یکسانست و هر کدام نیمی از سرمایه ارثی فرزندان را تأمین می‌کنند. اما بعد از این مرحله، سرمایه‌گذاری زن در تولید مثل بمراتب بیشتر از مرد است و چه در دوران بارداری و چه بعد از آن، عملاً فقط مادر است که نیازهای اولیه کودک را برمی‌آورد و به تربیت او همت می‌گمارد. نقش مرد در این مراحل منحصر به حمایت و تأمین نیازهای مادر و کودک است و این نقش در مقابل وظیفه تربیت کردن فرزندان که عملاً منحصر به مادر است، دارای ارزش چندانی نیست. مرد در حقیقت سرمایه‌ارثی خود را برای بثمر رسیدن به دست موجودی که معمولاً از نظر ارثی با او بیگانه است، می‌سپارد. در صورتیکه زن سرمایه‌ارثی مرد و حاصل و حمایت او را در اختیار می‌گیرد تا فرزندان را بمیل خود تربیت کند. بعبارت دیگر این زنست که در این مورد مرد را استثمار می‌کند.

با در نظر گرفتن این مطالب جای تعجب نیست که زن خانه را برای خود برگزیده است و مرد را که اگر در خانه بماند در کار تربیت فرزندان نقش مؤثرتری ایفا می‌کند، در خارج از خانه نگاه میدارد، حتی اگر لازم باشد او را بعنوان یک قهرمان بستاید و کارهای بی‌اهمیت مرد را آنقدر مهم جلوه بدهد که مرد از فرط غرور و سرمستی خود و فرزندان را از یاد ببرد... و بدین ترتیب بوده است که زنها همه کارهای یوج و بی‌حاصل روزگار را با تشویق و ترغیب بعهده مردان گذاشته‌اند و خود در امن‌ترین و پرازج‌ترین مکان عالم یعنی خانه نشسته‌اند تا به مهمترین کار حمایت یعنی تربیت سرمایه ارثی خود بپردازند.

زن‌ها برای پایدار ماندن این موقعیت تلاش بسیار می‌کنند، از جمله آنکه خود را تحت ستم و استثمار مرد وانمود می‌کنند، تا مردان هیچگاه نخواهند بجای زنان باشند و کارهای زنان را بهمهده بگیرند. نویسنده این سطور بعلت زن نبودن نمی‌داند زن‌ها واقعا استثمار شدن خودشان را قبول دارند یا اینکه این مطلب را فقط برای راندن مردان از دنیای زنان عنوان می‌کنند، اما بهر حال مواردی که زنان برای استثمارگری مردان برمی‌شمرند، همه با بررسی و دقت بی‌اعتبار بنظر می‌آیند:

۰۰۰ زن‌ها میگویند در انتخاب همسر حق رأی ندارند و باید تابع حق انتخاب مرد باشند. ظاهر این ادعا درست است، اما در عمل مرد وقتی حق انتخاب همسر پیدا می‌کند و وارد عرصه میشود که شرایط اولییه زن داشتن را حائز شده باشد و احراز این شرایط آنقدر مشکل و وقت‌گیر هستند که دیگر صحبت از "آزادی" در انتخاب سزاوار نیست. مردی که میخواهد تشکیل خانواده بدهد باید سالم، قدرتمند و نان‌آور باشد. قدرت مرد به تناسب سنت‌ها و نیازهای جامعه سنجیده میشود: در قبائل شمال شرقی نایلند که بشکار آدم میبردازند، مرد وقتی قدرتمند است که بتنهائی لااقل سه تن از افراد قبایل بیگانه را کشته و سر آنها را به دیوار کلبه‌اش آویخته باشد. در بعضی قبایل برنئو مرد باید قدرتش را بدین طریق ثابت کند که زن مورد نظرش را بتنهائی از خانه پدر برآید. در گینه، نو مرد باید بتواند دنبال زن مورد نظرش بدود و او را بگیرد. در اجتماعات پیشرفته، امروزی، علاوه بر تمکن به دانش مرد و میزان تحصیلات او اهمیت بسیار می‌دهند. این زور آزمائی‌ها با وجود تفاوت‌های ظاهری که دارند باینکار می‌آیند که به زن اطمینان بدهند مردی که "آزادانه" برای او آمده است، می‌تواند رفاه و حمایت را با خود بخانه بیاورد. نکته جالب اینست که در طی زمان انتظاراتی که زن از مرد داوطلب همسری دارد بصورت خواسته‌های حسی زن درآمده‌اند. زن‌ها از راه دیدن کمتر تحریک میشوند و محرک اصلی برای آنها شخصیت و موقعیت مرد و احساس حمایت و نوازش از سوی اوست.

در مقابل شرایطی که برای مرد ذکر شد، آنچه اجتماع از زن آماده برای همسری میخواهد، سلامتی، برخورداری نسبی از زیبایی و فراگرفتن هنرهای لازم برای همسری و مادری است. مقایسه شرایط فوق نشان میدهد که مردها برای اینکه حق انتخاب همسر پیدا کنند باید راه طولانی‌تر و سخت‌تری را طی کنند. در اجتماع ماطی مدارج تحصیل و رسیدن به خودکفائی‌ها بمراتب سخت‌تر از فراگرفتن هنرهای بانوی خانه است. چنانکه در برنئو نیز خطر کردن و همسر دزدیدن بسیار مشکل‌تر از در خانه نشستن و دزدیده شدن است! بدین ترتیب اگر شکایتی که زن‌ها از "نابرابری" در مورد انتخاب همسر دارند مربوط به شرایط لازم برای انتخاب همسر باشد این نابرابری بفتح زن هاست و اگر مقصود صرفا انتخاب مستقیم باشد، باید دانست که هر چند آداب و سنت به مرد اجازه انتخاب داده است، اما این زن است که مرد را بخود جلب می‌کند و سلسله وقایعی را بجرایان میاندازد که آخر کار به "انتخاب مستقیم و مستقل" از طرف مرد منجر میشود. علاوه براین حق دارد پیشنهاد مرد را بپذیرد یا رد کند. بدین ترتیب حق او در انتخاب همسر در هیچ مرحله‌ای در اشرح حق انتخاب مستقیم مرد، ضایع نمی‌شود.

۰۰۰ زن‌ها می‌گویند مردها آنها را از نظر جنسی استثمار می‌کنند و آزادی عمل مردها در این زمینه نابرابری بوجود می‌آورد. ظاهراً این ادعا صحیح است زیرا مردها بسیار آسانتر از زن‌ها از نظر جنسی و از سایر نظرها تحریک میشوند.

نگاه دقیق‌تر به زیبایی‌های زن نشان می‌دهد که همه آنها علائم توانائی زن در زایمان طبیعی و شیردادن هستند و در حقیقت بیشتر بکار فرزندان مرد و فرزندان همسرش می‌آیند. چنانکه در بالا ذکر شد، تمایل جنسی زن نیز متوجه خصوصیات در مرد است که موفقیت زوج را تضمین می‌کند. بدین ترتیب با اینکه بطور قطع عده کمی از مردان وعده کمتری از زنان بلهوس هستند، بطور معمول تکامل تمایلات جنسی در جهت تشکیل خانواده بوده است و سزاوار نیست که در این باره صحبت از نابرابری و یا استثمار میان بیاید.

۰۰۰ زن‌ها می‌گویند که از نظر انتخاب شغل تحت سلطه و ستم مردها هستند و نمی‌توانند مشاغل مورد نظر خودشان را انتخاب کنند و یا در حرفه خود به مدارج قابل توجه برسند. ظاهراً این ادعا درست است اما بررسی بیشتر نشان می‌دهد که زن‌ها رغبتی به داشتن شغل ندارند و ترجیح می‌دهند در پس پرده کارهای اساسی را انجام دهند. اولین حرفه در اجتماعات بشری شکارچی‌گری بوده است که نمونه‌ای از آن در بالا بررسی شد. بعد از آن بشر به کشاورزی مشغول شده است و امروز هم بیش از دو سوم مردم دنیا به کشاورزی ورشته‌های وابسته به آن اشتغال دارند. در این شغل نقش اساسی را زن‌ها بعهده دارند و بر اساس پژوهش‌های سازمانهای جهانی، فعالیت‌های جنسی زنان از قبیل مرغداری، دامداری و کشت محصولات پر درآمد در کنار کشاورزی معمولی، عامل اصلی سودبخش بودن این رشته است و بهمین دلیل نیز تغییر دادن روشهای کشاورزی سنتی و سپردن کار بدست شرکت‌های زراعی که مردان آنها را اداره می‌کنند در همه کشورهای جهان دوم و سوم موجب زبان و کاهش محصول شده است. این بررسی‌ها ثابت می‌کنند که زن‌ها در مهمترین حرفه دنیا نقش اساسی را ایفا می‌کنند، هر چند ترجیح داده‌اند شخم زدن و آبیاری را بعهده مردان بگذارند.

در جهت دیگر طیف شغلی، ما در زمان خودمان چهار زن را دیده‌ایم که از راه انتخابات آزاد به مهمترین شغل اجرائی و سیاسی کشور خودشان یعنی نخست‌وزیری رسیده‌اند و با کفایتی نظیر با کفایت‌ترین مردان حکومت کرده‌اند. اما بررسی آراء این بانوان در انتخاباتی که موجب بقدرت رسیدن و یابری‌کنار شدن آنهاست، نشان می‌دهد که کمتر از سی درصد زنان رأی دهنده با آنها موافق بوده‌اند. در حالیکه اگر زن‌ها واقعا از استثمار شغلی رنج می‌بردند می‌توانستند این فرصت‌گرا‌ن‌ها را معتنم بسپارند و یکی از همجنسان خود را در مسند قدرت نگاه دارند. اگر اینکار را با وجود برتری عددی که در انتخابات دارند نکرده‌اند، باید قبول کرد که رغبتی به اینکه در میانه میدان باشند، ندارند و حتی اینکار را برای یکی از همجنسان داوطلب خودشان هم نمی‌پسندند.

۰۰۰ زن‌ها می‌گویند مردها خشن هستند و خشونت در روابط بین زن و مرد، حقوق زن را محدود می‌کند. در مورد اینکه مردها از زن‌ها خشن‌ترند تردیدی نمی‌توان داشت. اما این محققان بدان علت است که

مردان بصورت حفاظی در مقابل تهاجم‌ها و نامهربانی‌های دنیای خارج برای حمایت از خانواده تربیت میشوند و این محافظت را بدون خشونت در همه حال نمیشود انجام داد. اما در مقابل این خشونت هزار سنت تهاجم شکن دست وپای مرد را می‌بندد و از اعمال خشونت در مقابل زن باز-می‌دارد. از جمله آنکه کسی نباید دستش را بروی زن دراز کند و نظایر آن. البته این حرف درست است که کسی نباید دستش را بروی زن دراز بکند اما تصدیق مطلب نباید مانع از آن بشود که از خودمان بیرسیم این قاعده رفتاری را چه کسی وضع کرده است. سنت را نیاز بوجود می‌آورد و مردان مسلماً بفر آن نبوده‌اند که برتری جسمی خودشان را در مقابل زن محدود کنند. پس بناچار باید قبول کرد که این رسم‌های تهاجم شکن را زن‌ها بر پا کرده‌اند. اگر زن‌ها با چنین قدرتی می‌توانستند به مردان بقبولانند که نباید نسبت به زنان حالت تهاجمی داشته باشند، قاعدتاً قادر بوده‌اند که مردها را کاملاً دور از تهاجم بار بیاورند. حال اگر چنین نکرده‌اند و بخاطر منافی که تهاجم مرد نسبت به بیگانگان برایشان داشته، خشونت را در مرد باقی گذاشته‌اند، نباید خشونت مرد را وسیله‌ای برای استثمار زن بدانند. حتی شاید بتوان پا را یکقدم فراتر گذاشت و گفت زنان آن مقدار از سلطه‌گری را که در اثر خشن بودن در مرد وجود دارد پذیرفته‌اند تا آنرا در استخدام استثمارگری خویش قرار دهند، چون منافعی که از سلطه‌گری و خشونت مرد متصور است پیش از ضرری است که از آن ممکنست در عمل پیش بیاید.



زنان برای تغییر جهت دادن تهاجم مرد از دیرباز راه دیگری نیز پیموده‌اند و آن اینست که شهرت داده‌اند زنان حساس، زودرنج، حسود و کینه‌توز هستند. مردها نیز ساده‌لوحانه این مطلب را پذیرفته‌اند و حتی احساس غرور می‌کنند که از زن‌ها ضحک‌ترند. درحالیکه همه معیارهای روحی و جسمی نشان می‌دهند که تحمل مردها از زن‌ها کمتر است. اما اعتقاد به زودرنجی زنان این نتیجه را در برداشته است که مردان خود را موظف بدانند بسیاری ناملایمات را تحمل کنند تا در معرض خشم زودگذر زنان قرار نگیرند، اعتقاد به لزوم رعایت حال زنان یکی از اصول غیر قابل انکار رفتاری در جوامع مختلف دنیاست و هرچند بظاهر جنبه خصوصی و حتی تا حدی مضحک دارد در واقع مهمترین محدودیتی است که برای آزادی مردان پیش‌بینی شده است. زیرا ارتباط بین زن و مرد یک دادوستد یا معادله رفتاری است که در آن هر یک از دو طرف از دیگری انتظاراتی دارد. بعضی از این توقعات در زمینه‌های احساسی و برخی مربوط به نیازهای مادی زندگی هستند. تا وقتی بین زن و مرد ارتباط سالمی وجود دارد و پیوندهای عاطفی محکم هستند، هر یک از دو طرف سعی دارد انتظارات دیگری را تا حد امکان برآورد. اما وقتی این رشته‌ها سست میشوند- و لازم بیاید آوریست که رنجش‌های جدی فقط در این مرحله پدید می‌آیند- دیگر رابطه بین زن و مرد یک معادله برابر رفتاری نیست. با شروع بی‌مهری‌ها و لجبازی‌ها، زن و مرد هر کدام در صدد یافتن در حفظ حقوقی که دارند یا ندارند- برمی‌آیند و بدیهی است وقتی عامل دروغین حساسیت و زودرنجی زن وارد این محاسبه میشود، تمکین و تحمل مرد این تعادل ناپایدار را کاملاً بنفع زن بهم میزند.



حال که موارد استثمارگری ظاهری مردان را از دیدگاه تازه‌ای دیدیم و لااقل قبول کردیم که این ادعا ممکن است صحیح نباشد بجاست از خودمان بهر سیم اگر بفرض محال مردها سلطه‌گر باشند، گناه این خوی ناپسند بر دوش کیست؟ این نکته راهمه قبول دارند که در تربیت کودکان عملاً فقط مادران دخالت دارند و بخصوص در پنج سال اول عمر که شخصیت کودک شکل میگیرد و القای رفتار آموخته میشود، پدر بجز موارد غیرعادی در تربیت فرزندانش نقش مؤثری ندارد. حال اگر بپذیریم که ستم مرد بر زن و استثمار زن بوسیله مرد یک پدیده عمومی و همه‌جائی است، باید قبول کرد که در همه نقاط جهان و در همه فرهنگ‌ها، زن پسرانش را در جهتی تربیت می‌کند که بر زنان ستم کنند! اگر فرض کنیم که این ستم‌گری ناشی از عدم موفقیت مادران در تربیت پسران است. این سؤال پیش می‌آید که چرا مادران در همه موارد موفق میشوند دخترانشان را برای ایفاء نقش مادری و همسری آماده کنند، اما در تربیت پسرانشان ناموفق میمانند؟ باز اگر این فرض ناممکن را بپذیریم باید بهر سیم که اگر مادران در طی عصرها و نسل‌ها تربیت ناپذیری پسرانشان و ستم استثمارگری آنها را نسبت به زنان دیده‌اند، چرا هیچگاه در صد رفع این مشکل برنیامده‌اند؟

اگر این سؤالها همه بی‌جواب بنظر برسند، فقط یک راه منطقی باقی میماند و آن اینست که مادران فرزندان خود را با موفقیت برای همان نقشی آماده سازند که جامعه انتظار ایفاء آنها را از ایشان دارد. ستم و استثمارگری که بنظر نویسنده این سطور چیزی جز یک سرپوش نیست - جزئی از نمایش زندگی است که کارگردان آن زنان هستند و نمایشنامه ازلی و ابدی ارتباط بین زن و مرد را آنچنان تنظیم کرده‌اند که مرد از تفوق ظاهری نقش خود سرمست و مغرور باشد و هیچگاه این سؤال را برای خودش مطرح نسازد که این استثمارگر و ابرقدرت همه دوران‌ها چرا در حقیقت و در عمل در امور اساسی زندگی هیچ کاری از دستش برنمی‌آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایان جاب علوم انسانی

مشترک گرامی

سال از نیمه گذشت و اینک دو شماره دیگر مجله در دست شماست.
خواهش دوستانه ما آن است که وجه اشتراک را به حساب شماره ۱۷۹۵
بانک ملی ایران شعبه باغ فردوس تجریش حواله کنید و قبض حواله را برای
ما بفرستید.